

اول جنوری ۲۰۱۲

پوهاند عبدالحی حبیبی

## تاریخ

### یک محاسبه تاریخی با مدعیان مفاخر بیست و پنج قرنه،

تبصره پورتال افغان جرمن آنلاین

این نوشته ناب و پر اهمیت تاریخی را که به قلم توانای مؤرخ شهیر و فاضل کشور ما زنده یاد جناب پوهاند عبدالحی حبیبی در سال ۱۳۴۵ شمسی مطابق ۱۹۶۶ میلادی در شماره دوم سال دوم جریده معروف مساوات، ارگان نشراتی حرکت سیاسی مرحوم شهید محمد هاشم میوندوال در کابل به نشر رسیده بود، به حیث تحفه سال نو ۲۰۱۲ میلادی به خوانندگان عزیز خود تقدیم میداریم.

و از جناب محترم محمود غزنوی که تکلیف تایپ مجدد آنرا بدوش گرفته و در دریچه نظرخواهی درجش نموده بودند کمال امتنان و سپاس خود را عرض میکنیم.

\*\*\*

در هفته گذشته زمزمه های عجیبی از رادیو های دنیا شنیده شد، که گویا سال دو هزار و پنجمین شهنشاهی ایران را جشن گرفتند و با ترتیبات فوق العاده لوکس و پر طمطراق پر مصرفی از کیسه برادران مستمند ایرانی ما که به لقمه نانی احتیاج دارند، چنین اضافه خرجی ها را روا داشتند، در حالیکه برای یک ملت فقیر و محتاج نیازمند به انکشاف چه فرق میکند، اگر تاریخ دونیم هزار ساله داشته باشد یا صد ساله!

تا جایی که به مسأله همدردی و اخلاقی تعلق دارد، مردم افغانستان به رفاه و آرامی و سعادت و شادکامی برادران ایرانی خود علاقمند اند، و بنا بران اگر همین مبالغه گزاف به ترفیه حال و رفع نیاز مندیهای مستمندان آن ملت برادر به خرج می رسید بهتر بود.

بهر صورت چون این یک مسأله داخلی ایشانست، ما جز با جنبه اخلاقی آن کاری نداریم، مسرت و سعادت آن برادران را خواهیم، ولی در نشراتی که در خارج و داخل ایران درین باره به عمل آمد، چیزهایی گفته شد و دعوایهایی صورت گرفت، که باحیاط ملی مردم افغانستان ربطی دارد، و نیشنلزم افغانی ما را بدفاع از خود بر می انگیزاند تا جاییکه دیده و شنیده شد، مدار تمام نشرات و ادعاهای طویل و عریض سخنگویان و نویسندگان دستگاه این جشن خیالی (تاریخ) بود ولی به نام تاریخ، داستانهایی جعل کردند، و حماسیاتی خلق نمودند، که ابداً و اصلاً با واقعیت های تاریخ سازگار نیست.

درین تبلیغات غرور آمیز مکرراً شنیده شد که بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض بعمل آمد، و خاک و بلاد افغانستان در تاریخ، جزو شهنشاهی ایران شمرده شد.

ما انکار نداریم که مدت های زیادی در تاریخ چنین آمده که این دو ملت تاریخی آسیا در تحت یک نظام سیاسی و بحیث یک مملکت زیسته اند و مشترکاتی نیز باهمدیگر داشته اند. از اینکه شهنشاهی مردم ایران کنونی بر کشور افغانستان یا یک حصه آن حکم رانده باشد، درست است. ولی مدتها نیز چنین بوده، که مرکز شهنشاهی در خاک افغانستان بوده، و مردم اینجا تا نهایت عراق (ایران کنونی) درفش حکمرانی افراخته بودند.

پس اگر نویسندگان ایران خواسته باشند حکمروایی ایران همواره برین سرزمین ادامه داشته باشد واقعیت تاریخی نیست و اگر مدتی مردم ایران کنونی بدلیل حکمرانی محدود هخامنشیان و ساسانیان و غیره بر خاک افغانستان، شهنشاهی ۲۵۰۰ ساله خود را در تاریخ ما تثبیت میکنند، ما هم باخود حسابی داریم، و اینک آن برادران گرامی خود را به یک محاسبه تاریخی می کشانیم.

در تاریخ داستانی که در کتب قدیم مردم آریین مانند ویدا و اوستا و کتب پهلوی و سیر ملوک (شاهنامه ها) آمده همواره مراکز مدنیت آریایی ها در خاک افغانستان بوده، مانند بلخ و زرنگ و بلاد مجاری هلمند و هرات و غیره، که مردم این سرزمینها و شاهان و پهلوانان آن مانند (جم)، (فریدون)، (قباد)، (زال)، (رستم) و غیره در همین سرزمین های بلخ و سیستان و زابل و کابل مرکزیت داشته و به نشر و تلقین مدنیت باستانی و آیین مزدیسنا به ایرانیان کنونی پرداخته اند.

دیانو شمیره: له ۱ تر 4

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

پس به اعتبار این دوره داستانی که باید قبل از تاریخ شمرده شود، اجداد همین مردم افغانستان بودند که آیین پندار و گفتار و کردار نیکو را با اصول مدنیت و شاهی به ایرانیان کنونی آموختند، و درفشهای شاهی هم از فراز (وهاره) بلخ افراشته شد، نه **تهران یا همدان یا شیراز یا اصفهان!**

### نشسته شهنشاه با آفرین به تخت شاهی بر، به بلخ گزین

شما به وندیات کتاب اوستا و شاهنامه فردوسی و گرشاسپ نامه اسدی و کتب سیر ملوک عربی رجوع کنید در آن خواهید دید که چگونه ریشه های مدنیت آفرین در بلاد افغانستان نشو و نما می کند؟ و این مردم در بلخ شهر نشین می شوند و از دوره حیات خانه بدوشی و کوچی گری به شهر نشینی میرسند و در تحت نظام شاهی می آیند، و مدنیت و شایستگی را بهر سو می پراکنند.

در داستانهایی این دوره که محل وقوع آن بلخ و کابلستان و زابلستان و مجاری هلمند و سیستان و هرات است، نامهایی این بلاد چنین مذکور میگردد:

### زرنج و همه غور و زابلستان هم از بلخ تا بوم کابلستان (گرشاسپ نامه)

اکنون ما به دوره تاریخی میرسیم که سنین و اوقات آن معین است: دولت ماد شمال ایران که پایتخت آن هکمتان (همدان) بود نفوذ ایشان در شرق یعنی ۶۶۵ ق.م است و این سلطه آریائی مشترک تا سقوط دولت افغانستان از عصر فده ورتیس (۶۳۳) ماد در حدود (۵۵۰ ق.م) دوام دارد، که جمله هشتاد سال باشد، چون مرکز دولت ماد در ایران کنونی بود، ما آنرا به حساب ایشان میگیریم.

خروج کوروش (سیروس) هخامنشی و سلطه او بر تمام افغانستان تا دریای سند از حدود ۵۵۰ قبل از میلاد آغاز می شود که تا عصر اخلاف او (حدود ۴۰۰ ق.م) بمدت (۱۵۰) سال میرسد.

در پایان این دوره است که داریوش سوم پادشاه آخرین دودمان هخامنشی بعد از جنگ گوگمل بدست اسکندر مقدونی شکست میخورد و بسوس حکمران باختر و برسننس حاکم رنج (قندهار) او را می کشند (۳۳۰ ق.م) و لشکریان اسکندر بدون هیچ مانعی سرزمین ایران را در همین سال اشغال می نمایند و درخت پوسیده شهنشاهی هخامنشی را از بیخ می کنند.

سلطه اسکندر در افغانستان با مقاومتیهای عنیف مردم این سرزمین روبرو شد، و این جهانگیر دلاور مدت چهار سال تا (۳۲۶ ق.م) در کوهسارها و وادی های افغانستان به جنگ و دفاع مشغول ماند، در حالیکه از سرزمین ایران کنونی به سرعت برق در مدت چند ماه گذشته بود.

با در گذشت اسکندر که جنرالان و بازماندگان یونانی او در سر تا سر ممالک مفتوحه او اقتدار یافتند باز مرکز قدرت و جهانداری همین سرزمین باختر بود، و تا حدود (۱۰۰ ق.م) مردم افغانستان با سازمان نیمه یونانی و نیمه افغانی خود به آزادی می زیستند و حکمرانان یونانی که با عرف و عادات و کلتور باختری بار آمده بودند، مانند عناصر داخلی تربیت شده این کلتور درین جا زندگی کردند و همین جا در بین عناصر قوی نژاد و کلتور افغانستان منحل گردیدند. و اجداد ایرانیان کنونی که خود هم مادونان مفتوح این سازمان ها بودند، ابدأ دستی در سرزمین افغانستان نداشتند.

بعد از انحلال سلطنت مستقل باختر یونانی، قبایل ساکه و پارت و پهلوا از همین سرزمین های افغانستان پرچم های فیروزی را بطرف غرب و ایران امروزه بر افراشتند و اساس (اشک) بلخی بنای شهنشاهی نیرومند اشکانی را در حدود (۲۴۹ ق.م) در همین سرزمین گذاشت، و سلطات مختلف این قبایل افغانستان بر یک قسمتی از ایران ادامه داشت.

در حدود (۷۰ ق.م) قبایل آریایی نژاد کوشانی و بعد از آن هفتالی در افغانستان استقرار یافته و به تشکیل بزرگترین امپراتوری های نیرومند پرداختند که سرحدات آن از حدود مرو و دامغان تا اوسط هند به شمول ماوراء النهر میرسید و خلاق مدنیت و هنر و آداب و آیین خاصی بودند، که زاده و پرورده سعی و تفکر و اندیشه مردم همین سرزمین افغانستان بود.

سلطه کوشانی و هفتالی تا اوایل ورود اسلام و حدود ۶۰۰ م مدت شش قرن به اشغال سلطنت های قوی و شهزادگان محلی دوام داشت و درین مدت گاهی فتوحات پادشاهان ساسانی ایران نیز در اراضی افغانستان توسعه یافته است. از حدود ۲۳۰ م که دامنه فتوحات اردشیر بابکان تا پشاور در کوشان شهر رسیده بود، تا حدود ۳۶۵ م که هفتالیان از شمال هندوکش تا وادی سند و کشمیر رسیدند، مدت یک قرن زمان سلطه ساسانیان پارس بر افغانستان شمرده میشود، که آنها با جنگها و مقاومت های مردم این سرزمین با آن سلطه بیگانه سپری شده است.

بین سالهای ۳۵۰ و ۳۵۸ م قبایل افغانستان با شاپور دوم ساسانی پارس آویزشها داشتند تا که سردار بزرگ این قبایل گرومباتس با او صلح کرد و در جنگ با رومها پادشاه ساسانی را کمک نمود، ولی در همین اوقات پادشاهان بزرگ کیداری در افغانستان با سلطنت اجنبي مقاومتها داشتند، تا حدی که ۴۸۴ م از دواج خواهر خود را با صلح به پادشاه کیداری افغانستان کنگ \_ پادشاه ساسانی پیروز ۴۵۹ خاس پسر کیداره پیشنهاد کرده بود، و پایتخت ایشان کاپیسا و پشاور بود.

در سنه ۴۲۷ م قوای هفتالی افغانستان با بهرام گور ساسانی پارس در آویختند تا او را شکست داد و طالقان را باخراج گزافی ازو گرفت و افغانستان با پیروز اول ساسانی (۴۵۷ م) و پسرش (قباد) نزد دولت هفتالی افغانستان به یرغمل (گروگان) گرفته شد.

پیروز سرخودار را در سنه (۴۸۴ م) در جنگ با اخشوان پادشاه افغانستان گذاشت و دخترش به دست همین پادشاه افتاد و دولت ساسانی پارس با جگذار او بود و مار کوارت مستشرق گوید که دولت ایران تا حدود (۵۰۰ م) برای ادای باج و خراج به هفتالیان افغانستان برسم الخط کوشانی هفتالی مسکوکاتی را ضرب میکردند، و از صلب اخشوان و بطن دختر پیروز ساسانی دوشیزه یی به زنی کواذ پادشاه پارس در آمد، و چون این پادشاه از طرف مردم پارس خلع شد، در سنه ۴۹۹ م به مدد عساکر هفتالی افغانستان، واپس به تخت پارس نشاندند. در خلال این قرون سلطه خالص پادشاهان ساسانی پارس بر افغانستان بیش از يك قرن نیست و ماهم آنرا به حساب می گیریم.

در دوره اسلامی بعد از (۶۵۱ م) که پادشاه آخرین ساسانی یزدگرد سوم در آسیاب مرو به اشاره حکمران آن ماهوی سوری بدست آسیابانی کشته میشود، و دوره شاهی ساسانیان با او ختم میشود، ایران مانند حمله یونانیان به سرعت تام در مقابل فاتحان عرب از بین میرود، ولی مقاومتهاي مردم افغانستان تا دو صدسال و حدود (۲۰۰ ق) دوام میکند. این مقاومتها برای حفظ آزادی ملي مردم افغانستان در مقابل سلطه عسکری اعراب بوده، والا سلطه دینی اسلام را مردم با طیب خاطر قبول کرده بودند، و در مقابل دین اسلام و قرآن نمی جنگیدند.

در دوره اسلامی همواره مراکز قدرت سلطنت نزد مردم افغانستان بوده و از اینجا بر اراضی وسیع ایران کنونی حکم رانده اند بدین تفصیل:

الف \_ حکمرانی طاهریان فوشنج هرات از ۲۰۵ تا ۲۵۹ ق.

ب \_ حکمرانی صفاریان زرنج نیمروز و وادی هلمند از ۲۴۷ تا ۳۹۳ ق.

ج \_ حکمرانی سامانیان بلخی از ۲۷۹ تا ۳۸۹ ق.

د \_ سلطنت غزنویان از غزنه ۳۵۱-۵۸۳ ق.

ه \_ سلطنت غوریان از فیروز کوه غور و هرات و بامیان از حدود ۵۵۰ تا ۶۱۲ ق.

درین مدت چهار صد سال همواره مراکز قدرت و حکمرانی در دست مردم افغانستان بود و بعد از آن از ۶۰۰ تا ۸۰۰ دوره فتور چنگیزی و ایلخانی است، که تمام ایران لگد کوب سواران مغل میگردد، ولی بازهم در افغانستان قوای ملي مانند قبایل پشتون در کوهسار پشتونخوا و پادشاهان کرت در هرات و ملکان نیمروز به مقاومت گرم و سرد خود ادامه داده اند، تا که در (۸۰۷ ق) پادشاه مدنیت دوستی از خاندان تیمور لنگ که در ثقافت خراسانی پرورده شده بود، در هرات بر تخت نشست.

و بعد از این تا حدود ۹۲۰ ق سلطنت این دودمان پادشاهان افغانستان از دریای سند تا نهایت ایران کنونی ادامه داشت، و از هرات پای تخت زیبای این دودمان، انوار هنر و فرهنگ و حکمداری و سروری بر سر تا سر قاره آسیا میتافت. در حدود (۹۱۶ ق) که شاه اسماعیل صفوی، شییبانی خان را در جنگ مرو بکشت افغانستان شمالی و شرقی تا قندهار به بابر و شاهان اوزبکیه بلخ تعلق داشت و فقط يك گوشه غربی آن با صفویان اصفهان بود که این سلطه فقط بر نصف غربی افغانستان تا حدود (۱۱۱۵ ق) مدت دو قرن ادامه داشت و درسنه ۱۱۱۹ ق باقیام مردانه میرویس خان در قندهار قطع شد و این مرد مدبر و دلیر چندین بار لشکریان متجاوز صفویه را در میدانهای قندهار و وادی هلمند از دم تیغ تیز گذارنیده و بعد از وفاتش پسرش شاه محمود هوتک با مردان قندهاری در لمحہ بصر، بدیوار های پای تخت ایران اصفهان خود را رسانیدند و درسنه ۱۱۳۵ ق گلیم رژیم فرتوت صفویان را از صحنه ایران برچیدند و پادشاه آخرین صفوی، در پیشگاه پادشاه فاتح افغانی (شاه محمود هوتک) به زانو در آمده و نیایش کرد، و تاج شاهی ایران را بدو تقدیم نمود، و همدردین ایام رؤسای ملي ابدالی افغانی پرچم پیروزی را برآسمان هرات افراشته بودند.

در یکی از نشرات ایران که به شخص بزرگی از آن مملکت برادر ما منسوبست، این حرکت میرویس و شاه محمود فاتح جوان افغان را به تعبیر نادرست (کاروان زنی) یاد کردند؛ آیا وقتی که سلطان محمود از غزنه یا یعقوب صفاری از زرنج یا طاهر از هرات و فوشنج یا غیاث الدین از غور یا سلطان حسین از هرات بر بلاد غربی ممالک وسیع ایشان در عراق آنروز (ایران امروز) لشکر کشی ها می کردند، آنهم کاروان زنی بود؟

برادران ایرانی ما باید محاسبه فوق را همواره در تاریخ فراموش نکنند، شما در هفت فقره بالا غور کنید، از مدت ۲۴۰۰ سال باینطرف ایام سلطه و قدرت مردم ایران کنونی برما چقدر بود؟ و بالعکس مردم این سرزمین برآن جا چقدر حکم رانده اند؟

اینک ببینید:

سلطه ایرانیان:

- ۱\_ سلطه ماد از همدان ۸۰ سال بر يك قسمت افغانستان.
- ۲\_ سلطه هخامنشیان پارس ۱۵۰ سال بر تمام.
- ۳\_ سلطه ساسانیان پارس ۱۰۰ سال بر يك قسمت.
- ۴\_ سلطه صفویان اصفهان ۲۰۰ سال فقط بر نصف غربی. **جمعه ۵۳۰ سال**

سلطه مردم افغانستان:

- ۱\_ سلطت ساکها، پارتها، پهلوا اشکانیان بر يك قسمت ایران ۲۰۰ سال.
- ۲\_ سلطه هفتالی بر يك قسمت پنججاه سال.
- ۳\_ دوره اسلامی از طاهریان تا غوریان چهار صد سال بر تمام ایران.
- ۴\_ دوره تیموریان هرات بر تمام ایران صد سال.
- ۵\_ سلطه هوتکیان و ابدالیان قندهار و هرات پنججاه سال. **جمعه ۸۰۰ صد سال.**

باین حساب اگر سلطه شاهان ایران با وقفه ها و خلاها در طول بیست و سه قرن فقط پنج قرن آنهم بر يك قسمت ازین خاک بوده، سلطه هشت قرنه ما بر آنها با وقفه ها و خلاها و تسلسل از ۲۰۰(ق) تا حدود ۱۲۰۰ ق ثابت است. پس ما نمیدانیم که این برداران عزیز ما چرا این حقایق را فراموش میکنند. اگر ایران وقتی شاهنشاهی داشته و مملکت قوی بوده، افغانستان هم شاهنشاهی های متعدد قوی و پیروز در طول تاریخ داشته است و اگر در جوار ما کسی به استناد چنین چیزها بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض میکند و خاکهای کشور ما را جزو کشور دیگر به قلم میدهد، باید بدانند که این محاسبه ها پیش ما هم موجود است، و نمیتوانیم عظمت شاهنشاهی های کوشانی و هفتالی و صفاری و سامانی و غزنوی و غوری و تیموری هرات و هوتکی و ابدالی قندهار را که از کانون عظمت و اصالت تاریخی این سرزمین نشو و نما نموده اند، فراموش کنیم.

این يك محاسبه تاریخی بود، که ما در رد نشرات و دعای کنونی برادران ایرانی نوشتیم، والا برای ملتی مانند ایران و ملتی مانند افغان، که سخت نیاز مند انکشاف و اصلاح اوضاع حیاتی خویشند زبنده نخواهد بود که اوقات گران بهای خود را به چنین دعای پرهیاهو صرف کنند.

امروز هر دو کشور افغان و ایران مرز های مشخصی دارند وقایع تاریخ خود را به محیط بیکران ماضی سپرده اند، ما نباید اکنون در آن بیچیم، و تنها به مفاخر گذشته ضیاع وقت و سعی نماییم. ما مشترکاتی در تاریخ و فرهنگ هم داریم، آنچه امروز به هرات یا زرنج یا بلخ یا زابل یا کابل تعلق میگیرد، آنرا باید بما بگذارند، و آنچه به طوس و نساپور و ری و اصفهان و همدان و کرمان تعلق دارد، مال ایرانیان عزیز است و باید به آنها گذاشته شود.

در دنیای پر جنجال امروز هر دو ملت مشکلاتی دارند، باید در يك فضای دوستی و برادری این مشکلاتی را از پیش پا برداریم و به امور زندگی خود منهنگ گردیم، ما باحفظ مفاخر نیشنلزم افغانی و تاریخ و سوابق آن و مبارزه مردانه درین راه حاضریم با دوستان همجوار گرامی خود يك زندگانی دوستانه و صلح جویانه بسر بریم، ولی هیچکس را اجازت نخواهیم داد که مفاخر و تاریخ و سوابق ما را غارت نمایند.

(جریده مساوات کابل، شماره ۲ سال ۲ چهارشنبه ۲۸ میزان ۱۳۴۵)

د پانو شمیره: له ۴ تر 4